

رساله

# شرح احوال

شيخ اجل اوحد مرحوم شيخ احمد احسائي

انار الله برهانه

---

و

تذكرة الأولياء

شرح احوال مرحوم آقاي حاج محمد كريم خان

كرمانى اعلى الله مقامه

---

«طبع دوم»

چاپخانه سعادت کرمان

فهرست مطالب رساله شرح حالات شیخ جلیل اوحد  
مرحوم شیخ احمد احسانی اعلی الله مقامه

صفحه

۲	در بیان علت تألیف کتاب
۳	در تقسیم مطالب کتاب برشش باب
۳	باب اول - در بیان نسب و حال آباء آن بزرگوار تا هنگام ولادت
۴	باب دوم - در بیان احوال آن جناب از طفولیت تا شباب
۹	باب سیم - در بیان کیفیت ترقی و ذکر بعض خوابهای آن جناب
۱۷	باب چهارم - در کیفیت انتشار امر آن بزرگوار و ذکر اسفار ایشان
۲۳	در تشریف ایشان بزیارت حضرت رضا علیه السلام
۲۵	در مسافرت آن بزرگوار بطهران
۲۸	در انتقال ایشان بشهر یزد
۳۵	در مراجعت آن بزرگوار بکرمانشاه
»	در تشریف بزیارت بیت الله الحرام
۳۷	در تشریف مجدد آن بزرگوار بزیارت حضرت رضا علیه السلام

صفحه

۳۸	در اقامت ایشان در اصفهان
۴۰	در ذکر تاریخ داهیة عظیمه ارتحال آن بزرگوار اعلی الله مقامه
۴۱	باب پنجم - در بیان عدد زوجات و اولاد امجاد ایشان
۴۲	باب ششم - در ذکر عدد کتب و رسائل آن بزرگوار
۴۳	فصل اول - در بیان کتب و رسائل حکمیة الهیه و فضائل
۴۵	فصل دوم - در ذکر کتب عقاید و رد ایرادات
۴۷	فصل سوم - در ذکر خطب و رسائل موعظه و سیر و سلوک
»	فصل چهارم - در بیان کتب اصول فقه
۴۸	فصل پنجم - در ذکر کتب فقهیه
»	فصل ششم - در بیان کتب تفسیر قرآن
۴۹	فصل هفتم - در بیان کتب فلسفه و حکمت عملی
»	فصل هشتم - در بیان کتب ادبیه
۴۹	فصل نهم - در بیان کتبی که مطالب آنها همه از یک نوع نیست *

فهرست مطالب رساله تذکرة الأولیاء

۵۴

در ذکر علت تصنیف کتاب

در ذکر نسب مرحوم آقای حاج محمد کریم خان اعلی -  
 الله مقامه ۵۵  
 درمجملی از احوال مرحوم مغفور جنت مکان ابراهیم خان  
 ظهیر الدوله والد ماجد آن بزرگوار ۵۶  
 در ذکر حال والده ماجده ایشان ۵۸  
 در ذکر تاریخ ولادت با سعادت آن بزرگوار ۵۹  
 در ذکر حالات آن جناب ۶۰  
 در تفحص ایشان از امر سید مرحوم اعلی الله مقامه ۶۶  
 در شرفیابی آن بزرگوار حضور سید عالی مقدار ۶۸  
 در مراتب اخلاص ایشان بسید استاد اعلی الله مقامه ۷۰  
 در عنایت سید مرحوم (اع) نسبت بایشان ۷۲  
 در ذکر صورت اجازه سید استاد بآن بزرگوار اعلی الله -  
 مقامهما ۷۷  
 ذکر اجازه دیگر بفارسی ۷۹  
 تعلیق دیگر از ایشان ۸۰  
 تعلیق دیگر ۸۱  
 در ذکر بسط علمی آن بزرگوار ۸۵  
 در حلم ایشان ۸۶

در بیان زهد آن جناب ۸۷  
 در ذکر پاره از ملکات حسنه ایشان ۸۹  
 در تقسیم ایشان اوقات شبانه روز خود را ۹۱  
 در ذکر کیفیت اکل و شرب آن جناب ۹۷  
 در ذکر معدودی از امور خارج از عادت که از آن جناب  
 بظهور رسیده ۹۹  
 در ذکر بعضی از حالات و مقالات که زمان نزدیک برحلت  
 از ایشان دیده و شنیده شده ۱۰۶  
 در ذکر تاریخ ارتحال آن بزرگوار اعلی الله مقامه ۱۱۰  
 در ذکر وصیت نامه ایشان ۱۱۲  
 در ذکر مصنفات ایشان ۱۲۱  
 قسمت اول - در ذکر اسامی کتب حکمیه که بر چهار نوع  
 است ۱۲۱  
 نوع اول - کتب عربیه حکمیه الهیه »  
 نوع دوم - کتب فارسیه حکمیه الهیه ۱۲۵  
 نوع سیم - کتب عربیه حکمیه طبیعیه ۱۲۶  
 نوع چهارم - کتب فارسیه حکمیه طبیعیه ۱۲۷  
 قسمت دوم - در ذکر اسامی کتب اخبار »

- قسمت سوم - در ذکر اسامی کتب فقهیه که بر دو نوع است  
 نوع اول - فقهیه عربیه  
 نوع دوم - کتب فقهیه فارسیه  
 قسمت چهارم - در ذکر اسامی کتب اصولیه  
 قسمت پنجم - در ذکر اسامی کتب فلسفه و صناعت  
 قسمت ششم - در ذکر اسامی کتب ریاضیه و علوم غریبه که بر دو نوع است  
 اول - کتب عربیه ریاضیه  
 نوع دوم - کتب ریاضیه فارسیه  
 قسمت هفتم - در ذکر اسامی کتب در علوم متفرقه که بر دو نوع است  
 نوع اول - کتب عربیه در علوم متفرقه  
 نوع دوم - کتب فارسیه در علوم متفرقه  
 قسمت هشتم - در ذکر اسامی کتب علوم ادبیه  
 قسمت نهم - در ذکر اسامی کتب تفسیر  
 قسمت دهم - در ذکر کتب ادعیه  
 در ذکر زوجات آن جناب

- در ذکر اولاد آن بزرگوار  
 احوال مرحوم آقای حاج محمد رحیم خان طاب ثراه  
 احوال مرحوم آقای حاج محمد خان اعلی الله مقامه  
 در ذکر فهرست کتبی که تصنیف و تألیف فرموده اند  
 در ذکر بعضی از رؤیاهای صادق که خودشان دیده اند و دلالت بر جلالت قدرشان دارد  
 در ذکر اسامی بقیه اولاد ذکور مرحوم آقای حاج محمد - کریم خان اعلی الله مقامه  
 در ذکر حال مرحوم آقای محمد قاسم خان (اع)  
 در ذکر حال مرحوم آقای حاج زین العابدین خان اعلی - الله مقامه  
 در ذکر حال مرحوم آقای عبد العلی خان (اع)  
 » » » » محمد طاهر خان (اع)  
 » » » » مرحوم آقای مجتبی خان اعلی الله مقامه  
 » » » » مصطفی خان (اع)  
 قصیده مرحوم میرزای هنر پسر مرحوم یغما



رساله  
شرح احوال

شیخ جلیل اوحد امجد مرحوم

شیخ احمد بن زین الدین احسانی

اعلی الله مقامه

---

که مرحوم آقای محمد طاهر خان نجل جلیل

مرحوم آقای حاج محمد کریم خان

اعلی الله مقامهما

از عربی بفارسی ترجمه فرموده اند

---

طبع دوم

چاپخانه سعادت کرمان

و چون ترجمه زبان عرب بزبان دیگر لفظ بلفظ مطبوع طبع خداوندان فصاحت و ارباب بلاغت بلکه خالی از رکاکت نبود بدین سبب و لحاظ متعرض ترجمه الفاظ نگشته و بطور اختصار بیانات اصل مطلب اقتصار نمود و مرتب ساختم آنرا بر شش باب :

**باب اول** - در نسب آن بزرگوار و حال آباء ایشان . **باب دوم** - در بیان احوال آن جناب از طفولیت تا شباب . **باب سیم** - در کیفیت ترقی و ذکر بعض خوابهای ایشان **باب چهارم** - در کیفیت انتشار امر آن بزرگوار و اسفار ایشان . **باب پنجم** - در بیان عدد زوجات و اولاد امجاد ایشان . **باب ششم** - در بیان عدد رسائل و کتب ایشان .

فاستمع ماذا يقول العندليب حيث يروى من احاديث الحبيب  
و لعمرى ما فيه من الأوصاف كاف لأهل الأوصاف .

### باب اول

در بیان نسب و حال آباء آن بزرگوار تا هنگام ولادت آن عالی مقدار بر سیل اختصار : و هو احمد بن زين الدين بن ابراهيم بن صقر بن ابراهيم بن داغر بن رمضان بن راشد بن دهيم بن شمروخ بن صولة . اما بیان حالات ایشان : داغر بن رمضان و جمله پدران را منزل و سامان چون بادیه نشینان در کوه و بیابان بود و ایشان را علم و معرفتی چندان بمذاهب و ادیان نبود چون از اهل تتبع و معاشر اهل تشیع نبودند لهذا من غیر معرفت بر طریقه اهل سنت و جماعت

## بسم الله الرحمن الرحيم

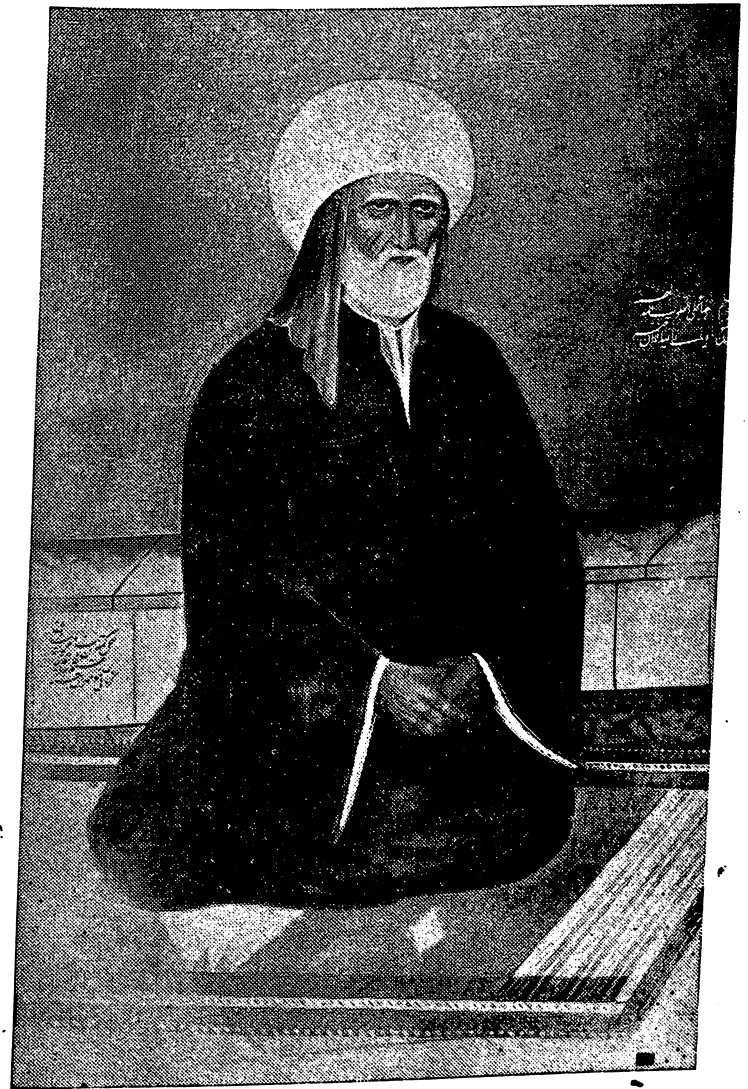
الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى . و بعد - در این زمان سعادت اقتران رساله بدست افتاد از جناب عالم عامل و فاضل کامل مرحوم مبرور شيخ عبدالله اسكنه الله الغفور في دار السرور ابن-  
الشيخ الاجل الامجد الاوحد اعلى الله مقامه و رفع في الخلد اعلامه  
در بیان بعض احوال و اخلاق آن یگانه آفاق از زمان طفولیت تا هنگام وفات مشتمل بر آنچه از خود آن بزرگوار دیده و شنیده لکن بزبان عربی بود و عوام دوستان را بهره و سود نمی بخشود لهذا این بنده فقیر و شرمنده سرا پا تقصیر خائب خاسر محمد طاهر باشارات با بشارت حضرت اجل امجد ارفع روحی لثراب اقدامه الفداء اقدام بترجمه آن نمود و امید از فضل پروردگار چنان است که از مطالعه این کتاب و مراجعه این خطاب و اطلاع بر احوال آن جناب مشهود رأی اولوا الألباب گردد که  
نطقه باک بیاید که شود قابل فیض  
ور نه هرسنگ و گلی لؤلؤ و مرجان نشود

لکن خالی از تعصب و عداوت بودند و بمقتضای انا وجدنا آباءنا  
 علی امة و انا علی آثارهم مقتدون . بر کیش پیشینیان خویش بسر  
 میبردند تا آنکه مشیت پروردگار بر آن قرار گرفت که آن وجود  
 مسعود را از این شجره مبارک که بعرضه شهود آورد وقتی ما بین داغر  
 و پدرش رمضان بن راشد نزاعی واقع شد که من بعد از مجاورت  
 ایشان مانع گشت لاجرم ترك ایشان گفت و عیال و انتقال خویش را  
 بمطیر فی که از قرای نحاء است انتقال داد زمانی نگذشت که  
 از کیش خویش برگشت و قبول تشیع و ولایت اهل بیت طهارت نمود  
 و نسلاً بعد نسل و فرعاً بعد اصل طیب و طاهر شد تا آنکه آفتاب  
 جمال آن بزرگوار ظاهر آمد از نسل مبارک شیخ زین الدین علیه  
 الرحمة در ماه رجب از سال يك هزار و صد و شصت و شش هجری  
 (۱۱۶۶) علی مهاجرها آلف التحية و الثناء .

### باب دوم

در بیان احوال آن جناب از طفولیت تا شباب : چون سنّ مقدسش  
 بدو سال رسید بارانی شدید و سیلی عظیم پدید آمد که بلد  
 ایشان را آب گرفت و تمامی عمارات را خراب کرد مگر مسجد  
 و خانه عمه آن بزرگوار فاطمه بنت ابرهیم ملقبه بحبّابه و  
 عمق آب در جاهای با ارتفاع بیش از دو ذراع بود و میفرمود  
 که این قضیه را بخاطر دارم . و چون سنّ مبارکش به پنج سال

رسید از قراءت قرآن مجید فارغ گردید و همیشه اوقات متفکر  
 و متدبر بود حتی اینکه میفرمود که هنگام معاشرت با اطفال تنم  
 در میان تنها بلهو و لعب مشغول بود لکن در هرامری که محتاج  
 بنظر و تدبیر بود بر همه مقدم بودم و سبقت میجستم و چون تنها  
 میشدم در عمارات ویرانه و اوضاع زمانه نظر میکردم و عبرت  
 میگرفتم و با خود میگفتم چه شدند ساکنان اینها؟ و کجایند عامران  
 اینها؟ و متذکر حال آنها گشته میگریستم و با این خرد سالی عادت  
 بر این جاری بود. و در این زمان والی لحساء حسین پاشا آل سیاب  
 بود وقتی طایفه از اعراب بتحریرک و سر کردگی محمد آل غریر  
 بروی تاخته محصور و مقتولش ساخته خویش بجایش نشست زمانی  
 نگذشت که دنیا را گذاشت و گذشت پسرش علی آل محمد که  
 جوانی بشجاعت موصوف و بقوت معروف بود بجایش ایالت نمود  
 برادرش دجین آل محمد مکنی بأبو عرعر بقتلش رساند و مقتلش  
 قریب بچشمه بود مستی بحوراء و در این وقت سن مقدس آن  
 بزرگوار تقریباً پنج سال بود میفرمود چون بر مقتل وی میگذاشتم  
 از حالت عبرت میگرفتم و با خود میگفتم این ملک؟ این قوتک؟ این  
 شجاعتک؟ پس متذکر حال خویش و اوضاع روزگار میشدم و بر  
 تقلب دنیا بأهلش میگریستم و نیز میفرمود که قریه که مسکن ما  
 بود اهلش را بملاهی و معاصی حرص تمام بود و احدی در میان



تمثال مرحوم شیخ احمد احسائی اعلیٰ الله مقامه  
 ( اصل آن نقاشی است )



ایشان نبود که امری بمعروف و نهیسی از منکر یا دعوتی بسوی خداوند نماید و چیزی از احکام و حلالی از حرام نمیدانستند و چنان بلهو و لعب خویش مشغول و حریص بودند که آلات لهو خویش را بر در خانها میآویختند و بدانها بر یکدیگر تفاخر می نمودند و مرایشان را مجمع های خاص بود که همگی جمع آمده مشغول با انواع ملاحی و اقسام مناهی میشدند و از طبل و مزمار و طنبور و تار و رباب و عود و انواع سرود هیچ يك را فرو گذار نمی نمودند و من چون بر مجالس ایشان میگذاشتم در گوشه با اطفال می نشستم تنم در میان تنها بود و روح متعلق بعالم بالا، چون تنها میشدم خلوتی گزیده بفکرت فرو میرفتم و بحال خویش میگریستم و نفس خود را بر معاشرت ایشان و مجاورت اینان ملامت میکردم و گاه میشد که میخواستم خود را هلاک نمایم با آنکه ابداً نمیدانستم که این اعمال حرام است یا حلال لکن بالطبع و الذات از آن افعال و صفات متنفر و منزجر بودم زیرا که شباهت با اعمال اهل جنون و سفاهت داشت و پیوسته تفکر می نمودم که خداوند این خلق را عبث و لغو و محض لعب و لهو نیافریده و بعقل خویش میفهمیدم که باید اراده از خلقت فرموده باشد لکن هر چه تفکر میکردم غایت ایجاد و علت این بنیاد را نمیفهمیدم سینه ام تنگ میشد و همواره در اوضاع دنیا فکرت میکردم و عبرت میگرفتم و از مجاورت اطفال

و معاشرت جهال با وصف خردی سال نفرت میجستم و خلوتی گزیده بحال خویش مشغول میگشتم تا آنکه روزی تنی از اقربا که بأعمال جهال نیز مبتلا بود نزد من آمد و گفت یا ابن عم چنان در نظر دارم که شعری چند بنظم آرم و از تو اعانت میخواهم با آنکه طفل بودم اجابت نمودم اوراقی چند از بغل در آورد و نظر میکرد از وی گرفتم و گشودم ایاتی ملاحظه نمودم منسوب بشیخ علی بن-حماد بحرینی در مدح ائمه اطهار امجاد سلام الله علیهم وهی هده :  
 لله قوم اذا ما الليل جنهم قاموا من الفرش للرحمن عبادا  
 و یر کبوت مطایا لا تملهم اذا هم بمنادی الصبح قد نادى  
 الأرض تبکی علیهم حين تفقدهم لأ نهم جعلوا للأرض او تادا  
 هم المطیعون فی الدنيا لخالقهم و فی القیمة سادوا کل من سادا  
 محمد و علی خیر من خلقوا و خیر من مسکت کفاه اعوادا  
 چون این اشعار را قرائت کرد اوراق را انداخت و گفت آنکه چو من نحو نداند انشاء شعر نتواند چون این کلام از وی شنیدم بخاطر رسیدم که تحصیل نحو نمایم که انشاء شعر توانم طفلی از منسوبان که نامش شیخ احمد بن محمد آل ابن حسن و مامش عم زاده مادر من بود در قریه بقریه ما قریب نزد شیخ ادیب محمد بن شیخ محسن مشغول تحصیل بود از وی پرسیدم که در نحو مبتدی را چه کتاب ضرور است گفت عوامل جرجانی نسخه از وی گرفتم و نوشتم لکن

از اظهار این امر نزد پدر حیا می نمودم اما چون شوق این امر بر من غالب آمد خاصه محضر انشاء شعر چراکه امری برتر منظور نظر بل متصور نبود روزی در خانه خویش در حجره پدر خفتم و اوراق را در کف گرفتم شاید پدر بیاید و بنشیند و اوراق را ببیند آمد و نشست و دید و از مادر پرسید در کف احمد چیست گفت نمیدانم گفت بگیر و بیاور چون خواست بگیرد دست خود را چون نائمان سست کردم گرفت و برد و نمایاند فرمود رساله نحو است از کجا آورده گفت نمیدانم فرمود بجایش نه من نیز دست خویش سست کرده در کف نهاد پس از جای خویش بر خاستم و اوراق را پنهان داشتم مانند آنکه نمیخواهد کسی آگاه شود پدر پرسید این رساله را از کجا آورده گفتم خود نوشته ام فرمود میل تحصیل داری گفتم آری لکن بدون اختیار بر زبانه جاری شد زیرا که چندان حیا داشتم که فوقش متصور نبود. الغرض باامدادان مرا نزد شیخ محمد بن شیخ محسن فرستاد و شیخ نیز مرا با همان طفل بمناسبت خویشی همدرس نمود کتاب اجرومیه و عوامل را نزد وی با انجام رسانده بتحصیل علوم دیگر پرداختم لکن در اثنای طلب چون شفای قلبی حاصل نشد باطناً منصرف گشته ولی ظاهراً مشغول بودم و در نفس خود داعیها بدون داعی خارجی مشاهده می نمودم و قلق و اضطراب در دل خود می یافتم و همواره طالب خلوت و مایل عزلت

بودم و کوه و بیابان را دوست میداشتم و از مجاورت خلق و معاشرت ایشان مستوحش و پریشان بودم و پیوسته در اوضاع روزگار فکرت نموده عبرت می گرفتم .

### باب سیم

در بیان کیفیت ترقی و ذکر بعض خوابهای آن جناب :  
 حکایت میفرمود که هم چنان مشغول تحصیل بودم شبی در خواب دیدم که جوانی بسن بیست و پنج آمد و در کنارم نشست و با او کتابی بود روی خویش بمن نمود و آنرا گشود و قول خدای تعالی را معنی فرمود که : الذی خلق فسوی و الذی قدر فهدی . خلق اصل الشیء یعنی هیولاه فسوی صورته النوعیه و قدر اسبابه فهداه الی طریق الخیر و الشر یعنی من هذا النوع . پس از خواب بیدار شدم و خاطر از دنیا و ما فیها پرداختم و بالمره از تحصیل علوم ظاهره منصرف گشتم و بهر کس میگذشتم کلمه از آنچه در خواب شنیده بودم نمی شنیدم بلکه علم فقه و حدیث از کسی نمیدیدم پس بر این حال در میان مردم بودم تنم با ایشان محشور بود و جانم بفرسنگها دور و چنان می نمود که گویا کسی مرا میخواند و خواننده را نمیدیدم و آنآ فآناً این حال در من قوت میگرفت و وحشت و نفرتم از خلق زیاد میگشت تا آنکه از یاران مهاجرت کرده و عزلت جستیم و چون مصیبت زدگان در گوشه محنت نشستیم و در از اغیار

بر روی بستم و بگریه و زاری و ناله و بیقراری مشغول گشتم چون کسی که بچیزی مألوف و از وی مشعوف بوده کنونش از دست رفته که نه او را خبری است نه از وی اثری . الغرض میفرمود در این مدت چیزها مشاهده کردم که احصا نتوان نمود .

منها - شبی در خواب دیدم که تمام خلق بر بامها بر آمده اند که مشاهده امری نمایند من نیز بیام خانه خویش بر آمدم در این حال چیزی از مابین مغرب و جنوب آمد يك طرفش متصل با آسمان طرف دیگر بزمین آویخته هر چه نزدیک تر میشد فروتر میآمد تا آنکه بما رسید پس طرف اسفلش پیش من آمد با دست خویش او را گرفتم چندان لطیف بود که با دست ملموس نمیگشت لکن بچشم محسوس بود که جسمی است بلوری و سفید که از شدت صفا قریب بخفاست و چون حلقهای زره بافته و جز من بر او کسی دست نیافته .

و نیز - شبی در خواب دیدم که بهمان قسم مردم نیز بر بامها بر آمده اند که مشاهده چیزی نمایند من نیز بر آمدم و مینگریم بچیزی که از آسمان آمده و جهاتش با آسمان متصل و وسطش با خانه ما مقابل و دست احدی جز من بوی نرسید آنرا گرفتم جسمی غلیظ و ثخین بود .

و نیز - در خواب دیدم که گویا کوهی بسیار بلند است که

از اطراف با آسمان رسیده و همه خلق در تدبیر بالا رفتن برویند و احدی را مقذور نیست مگر اندك الآمن که يك لمحہ با کمال سهولت تا قلۀ وی رفتم .

و نیز - در یکی از رسائل مرقوم فرموده اند که شبی در خواب دیدم که بمسجدی در آمدم سد نفر مرد و شخص دیگر یافتم آن شخص از بزرگ آنها پرسید یا سیدی چقدر زندگانی خواهم نمود گفتمش مگر این کیست گفت حسن بن علی است علیهما السلام نزدیک رفته سلام کردم و دست مبارکش را بوسیدم و چنان گمان بردم که دو نفر دیگر حسین بن علی و علی بن الحسینند علیهما السلام فرمود علی بن الحسین و باقرند عرض کردم زندگانی من چه خواهد بود فرمود پنج سال یا چهار سال یا فرمود پنج سال و چهار سال گفتم الحمد لله و گویا در این حال به پشت خوابیده ام و سرم بجانب قطب جنوب است و آن حضرت بر طرف سر من ایستاده و آن دو بزرگوار طرف راست من ، چون از من اظهار رضا بقضاء دید نزد سرم نشست و دهان مبارك بر دهانم نهاد حضرت علی بن الحسین عرض کرد اصلاح بفرمائید فرجش را اگر خراب است فرمود فرج را بیم ندارم و لو عقیم گردد لکن قلب محل خوف است . چون این سخن شنیدم بدامنش آویختم دست مبارك بر صورتم نهاد و تا سینه ام کشید که احساس برودت در قلب خویش نمودم در این وقت گویا

من و ایشان ایستاده ایم عرض کردم یا سیدی مرا چیزی بیاموز که چون قرائت کنم شما را زیارت نمایم فرمود این ابیات را مداومت نما هر گاه بخواهی ببینی :

کن عن امورك معرضا  
فلر بما اتسع المضيق  
ولرب امر متعب  
الله يفعل ما يشاء  
الله عودك الجميل  
فقس على ما قد مضى

پس فرمود :

رب امر ضاقت النفس به  
لا تكن من وجه روح آيساً  
بينما المرء كئيب دنف  
جاءها من قبل الله فرج  
ربما قد فرجت تلك الريح  
جاءه الله بروح و فرج

و آن حضرت فقره از اول و فقره از ثانی قرائت میفرمود عرض کردم این چه قسم است فرمود گاه در شعر این گونه استعمال میشود عرض کردم یا سیدی این قصیده مرا ملاحظه فرموده اید که مطلعش این است :  
الا انظرن يا خليلي بين احوالي في ايها هو احلى لي و احوى لي  
فرمود دیده ام و قصیده عجیب است الا اینکه ضایع است و از این جهت فرمود که در تغزل انشاء کرده بودم پس عرض کردم یا سیدی ان شاء الله در مدح شما قصیده عرض خواهم کرد پس منتظر انصراف ایشان

بودم که ابیات را فراموش نکنم چرا که بوعده ایشان اطمینان داشتم الغرض شبی بر سبیل عادت مشغول عبادت بودم نخلی بغایت بلند در آن حوالی بود کبوتری بر وی نشسته با صوتی مطرب و موزون میخواند متذکر حالات پیش و رؤیای خویش و وعده انشاء قصیده گشتم و این قصیده را عرض کردم که مطلعش این است :

بي العزا عز وجل الجلل و ما ج مدمعی و ما احتمال

خلاصه میفرمود ابیات را که در خواب تعلیم گرفته بودم بر قرائتش مداومت مینمودم و اثری نمیدیدم وقتی بخاطر رسیدم که مراد تخلق بمضامین اشعار است نه قرائت و تکرار پس بر عبادت افزودم و فکرت و نظر مینمودم و قرائت قرآن و تدبیر در معانی آن و استغفار در اسحار بسیار میکردم پس من بعد خوابهای عجیبه و چیزهای غریبه در آسمان و زمین و جنات و برزخ و عوالم غیب و شهاده از نقوش و الوان مشاهده میکردم که عقول در آن حیران است و ابواب دیدن خواب برویم مفتوح شد حتی اینکه غالب شبها هر يك از آن بزرگواران را که میخواستم زیارت و عرض حاجت میکردم و جوابها میفرمودند حتی آنکه اگر در وسط کلام بیدار میشدم باز بخواب رفته از همان مقام فرمایش را با انجام میرساندند تا کار بجائی رسید که مردم خواهش میکردند که بر ایشان التماس دعا نمایم و مینمودم . وقتی برادرم شیخ صالح گفت چون خدمت

حضرت حجت علیه السلام رسی بر من التماس دعا نما رسیدم و نمودم  
 واجابت فرمود و وی را مژده پستی دادنش بزین الدین بارور شد .  
 و نیز - میفرمود در اوایل امر وقتی خدمت حضرت حسن بن-  
 علی علیهما السلام رسیدم و مسائلی چند پرسیدم و جواب شنیدم  
 پس دهان مقدس بر دهانم نهاد و آب دهان مبارک در دهانم همی  
 میریخت و میآشامیدم لذیذتر از شهد ولی گرم بود و مقدار نیم ساعت  
 بدین منوال گذشت .

و نیز - میفرمود وقتی خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله  
 رسیدم عرض کردم یا سیدی استدعا دارم که دنیا را ترك گویم  
 و معروف خلق نباشم فرمود این حال که تراست اصلح است مبالغه  
 نمودم تغافل فرمود و گذشت در طلبش بر آمدم و نیز بخندتمش  
 رسیدم و بر مبالغه افزودم فرمود ممکن است پس از چندی و نیز  
 غایب شد باز تجسس نموده بخندتمش رسیدم و بر اصرار میفزودم  
 و تکرار می نمودم گاه میفرمود این حالت اصلح است و گاه میفرمود  
 پس از چندی تا آنکه از اجابت مأیوس شدم عرض کردم پس مرا  
 توشه عطا فرما دست مقدس بر آورد که بر صورت و سینه ام نهد  
 عرض کردم مقصود این نبود فرمود چه میخواهی عرض کردم از  
 آب دهان خویش سیر آبم کن پس دهان مقدس بر دهانم نهاد  
 و آب دهان در دهانم ریخت شیرین تر از شهد و سرد تر از برف

بود ولی کم بود و هر دو ایستاده بودیم مرا از لذت و برودت آن  
 آب ضعف عارض گشته نشستم و بر خاستم و آن حضرت از مشاهده  
 این حال میخندید پس بار دیگرم از آن آب نوشانید و گذشت .  
 و نیز - میفرمود وقتی خدمت حضرت امیر علیه السلام رسیدم در  
 مجلسی مشحون بر علما و اکابر پیش رفتم آنحضرت بجهت تعظیم  
 و اجلال بنده خویش برخاست در صف النعال نشستم فرمود پیش بیا  
 که آنجا جای تو نیست پس بر خاستم نزدیک آن بزرگوار نشستم  
 پس نزدیک ترم میخواند و من همی میرفتم تا که از نزدیک هم رفتم  
 به پیش و مرا در کنار خویش نشاند مسائلی چند پرسیدم از آن جمله  
 آنکه بیع صبره جایز است یا نه ، فرمود نه پس حاجت خویش  
 را عرض کردم فرمود چیزی در دست ندارم گفتم بلی ولی آمده ام  
 در خصوص آن امر معهود که منزلت و مقام تو را نزد پروردگار  
 بدانم فرمود ان شاء الله خواهی دانست .

و نیز - میفرمود وقتی میان من و شیخ محمد بن شیخ عصفور  
 بحث بسیار واقع شد و اصرار در انکار من می نمود چون شب شد  
 خدمت حضرت علی بن محمد الهادی علیه السلام رسیدم و شکایت  
 از حال مردم نمودم فرمود ترك کن ایشان را و بحال خویش مشغول  
 باش او راقی چند مرا عطا کرد و فرمود این اجازه های دوازده گانه  
 ماست گرفتم و گشودم و نظر نمودم هر صفحه مصدر بود به -

بسم الله الرحمن الرحيم و پس از آن اجازه یکی از آن بزرگواران و مشتمل بود بر چیزی چند از او صاف و وعده‌ها و اموری که از عظمت آنها کسی تصدیق آنها نمیکند با آنکه من اهل آنها نیستم .  
و نیز - میفرمود وقتی خدمت حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله رسیدم سخنی فرمود عرض کردم یا رسول الله قائل این کلام کیست فرمود منم قائل گفتم یا سیدی تو بحال من آگاهی و من نیز خویش را میشناسم که اهل این مقام نیستم بچه سبب این کلام را فرمودی فرمود بغیر سبب ، عرض کردم بغیر سبب ؟ فرمود بلی مأمورم که چنین بگویم پرسیدم که مأموری ؟ فرمود بلی مأمورم و نیز مأمورم که بگویم ابن مدریس از اهل بهشت است و نیز مأمورم باینکه بگویم عبدالله گویدری نیز از اهل بهشت است و مغرور مشو بظاهرش که خبیث است چرا که رجوع بما میکند و لو هنگام مرگ و میفرمود که ابن مدریس مردی از جهال شیعه از اهل لحسا بود و عبدالله گویدری مردی سنی گمرك چی بود و هیچ عمل خیر از وی نشنیده بودیم الا اینکه جمعی از اقربای ما را دوست میداشت و تعظیم و تکریم ایشان می نمود و بخدمت ایشان می پرداخت الغرض روزی در محضر جمعی از شیعه حکایت باز گفتم عبدالله بن ناصر عطار از جمله حضار بود گفت مرا با وی صداقتی بود بلکه اخوتی و از حال وی جز من و خدا کسی آگاه نبود و باطناً شیعه مخلص بود

و از اتفاقات مر او را اینکه وقتی طایفه از اعراب بر شیعیان قطفی خروج کرده کار بکارزار کشید لاجرم بمردم لحساء استعانت جسته جماعتی بأعانت ایشان بیرون رفت از آن جمله عبدالله گویدری بود که در همان ایام بشهادت فایز گشت . خلاصه رؤیای آن والا مقام بر سبیل کشف و الهام بود نه اضغاث احلام و درمنام خدمت هر يك از ائمه اطهار علیهم السلام که میخواستند میرسیدند و هر مسأله که مشکل یا مشتبه بود میپرسیدند و جواب کافی شافی با اقسام ادله و براهین میفرمودند که ابداً محتاج بمراجعه و مطالعه کتب نبود و اگر احیاناً رجوع میفرمود بعینها همان بود که در خواب آزموده بود اعلی الله مقامه و رفع فی جنان الخلد اعلامه .

### باب چهارم

در کیفیت انتشار امر آن بزرگوار و ذکر اسفار ایشان بر سبیل اجمال و اختصار :

در سنه يك هزار و یکصد و هشتاد و شش (۱۱۸۶) که گذشته بود از سن مقدسش بیست سال در این حال آن اسرار الهی و حکم نامتناهی را اهلی برای اظهار بلکه بیان يك از هزار در آن بلاد و دیار نیافت زیرا که در آن بلد جمعی سنی بودند و غالب آنها اهل تصوف و برخی شیعه اثنی عشری در میان ایشان علمای ظاهری قشری که ایشان را ربطی بحکمت نبود چه جای اسرار خلقت لاجرم

آهنگ مهاجرت و ساز مسافرت فرمود و راه عتبات عالیات در پیش گرفت تا مگر اهلی برای امر خویش جوید چون بکر بلای معلی و نجف اشرف مشرف گشت در مجالس و محافل علما و فضلا حاضر میشد تا پایه و مایه هر يك را معلوم فرماید و مشاهیر علما در این وقت جناب آقا باقر و جناب سید مهدی بودند اما شیخ جعفر بن شیخ خضر و میر سید علی را چندان شهرت و ترقی نبود . الغرض غالباً در مجالس درس و بحث ایشان كأحد من الناس جزو حضار و جلاس حاضر میگشت و می نشست و احدی را از حالش آگهی نبود وقتی از جناب سید مهدی خواهش اجازه روایتی فرمود چون معرفتی نداشت تأمل و توقفی نمود پرسید تألیف و تصنیف چه دارید اوراقی چند در شرح تبصره مرقوم رفته بود بوی نمایاند پس از دقت نظر گفت یا شیخی سزاوار قدر تو آن است که مرا اجازت دهی پس اجازه نوشت و داد .

و نیز در همان ایام رساله در قدر تحریر رفته بود بوی نمایاند در نظرش عظیم نمود از آنجاکه با کمال انصاف بود زبان بمدایح و اوصاف گشود و احترام فوق الغایه و اکرام بلا نهایته مینمود با اینکه از مشاهیر فضلا و مطاع اهل آن ولا بود مع هذا هر گاه آن بزرگوار بمجلسش وارد میشد بالمره توجه و اقبال از تلامذه و حضار بر داشته متوجه آن بزرگوار میگشت چون مراجعت میفرمود روی

خویش بحضار نموده زبان بتمجید و تعظیم میگشود و میفرمود العجب کل المعجب چگونگی چنین گوهر گران بها از مثل این صدفها برون آید همانا این مرد آیتی از آیات پروردگار است که دلیل قدرت اوست چراکه از بلدی بر خاسته که خالی از علم و حکمت است و اهلس بادیه نشینان و روستایانند و منتهای علمشان معرفت مسائل نماز است فقط و بر خاستن چنین عالم ربانی که برای هیچ صاحب فضلی فضیلتی نگذاشته ظاهر و باطن را جامع است و انوار الهی از جمالش ساطع ، این همانا فضل پروردگار است که یؤتیه من یشاء با اینکه جناب سید ندیده بود مگر اندکی از بسیار و یکی از هزار اگر مطلع میشد بر بعض آن اسرار ندانم چه میسرود و باده درد - آلوده اش مجنون نمود و صاف اگر میشد ندانم چون نمود عجز الواصفون عن صفتیه بزبان میراند و ما عرفناه حق معرفته میخوانند الغرض پس از چندی در آن صفحه طاعونی پدید آمد که اهل عراق را توقف مما لایطاق گشته لاجرم همگی متفرق در آفاق شدند و آن بزرگوار نیز مهاجرت و بموطن خویش مراجعت فرمود پس از ورود مریم بنت خمیس آل عصری را که از اهل قرین بود بنکاح خویش در آورد و او اول زوجات ایشان بود چنانکه مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی باری چون چندی اقامت فرمود امرش شهرت گرفت و کالنار علی المنار والشمس فی وسط النهار بر اهل آن دیار ظاهر

و آشکار گشت و معروف بین الأنام و مرجع خاص و عام گردید  
 در این وقت بواسطه معاشرت و آلودگی خلق باب رؤیا مسدود شد  
 و چندی گذشت که احدی از ائمه سلام الله علیهم را ملاقات فرمود  
 الا قلیل که بعض آنها مذکور شد الغرض پس از چندی با عیال  
 و ائقال ببحرین انتقال فرمود و چهار سال اقامت نمود تا آنکه در  
 شهر رجب از سنه یکهزار و دویست و دوازده (۱۲۱۲) فاطمه بنت  
 علی بن ابرهیم جدّه فرزندش شیخ عبدالله وفات یافت پس از وفات  
 وی عزم عتبات نمود پس از مراجعت در بصره توقف فرمود و عیال  
 را نیز از بحرین بدانجا ارتحال داد و در محله جسر العبید در  
 خانه حاج ابرهیم عطار ملقب بأبی جله منزل فرمود پس از چندی  
 تشریف فرمای ذورق گشت در این وقت حاکم آنجا شیخ علوان بن-  
 شیخ شناوه بود و با آن بزرگوار حسن سلوک و رفتاری اظهار مینمود  
 چون دو سال بدین منوال گذشت شیخ محمد بن شیخ مبارک او را  
 محاصره و اخراج نموده خود بجایش نشست یک سال هم در ایام  
 حکومت وی توقف فرمود در اول این سال که سنه هزار و دویست  
 و شانزده (۱۲۱۶) بود در روز عید غدیر وهابی علیه اللعنه در کربلائی  
 عملی خروج کرده قتل و غارت بی نهایت نمود بالجمله وقتی مابین  
 آن بزرگوار و شیخ محمد بن شیخ مبارک منافرتی واقع شد لاجرم  
 به بصره مسافرت فرمود و نیز در محله جسر العبید در خانه ابن-

بدران منزل فرمود چندی نگذشت که از هجوم انام و اجتماع  
 خاص و عام متنفر و منزجر گشت ناچار بحبارات که یکی از قرای  
 بصره است تحویل فرمود و پس از چندی باز بصره معاودت نمود  
 و از آنجا باز بقریه دیگر که موسوم به تنویه است تشریف برد و  
 چندی توقف نموده به نشوه که غربی همین قریه است انتقال فرمود  
 و هیجده ماه متوقف بود. از آنجا که بالطبع از معاشرت انام نفرت  
 تمام داشت هر وقتی بجائی انتقال میفرمود تا مگر محلی مطبوع  
 یابد و هر جائی از جهتی مناسب نمیافتاد لهذا انتقال بجای دیگر  
 میفرمود الغرض وقتی عبدالمنعم بن سید شریف جزائری که از اجلاء  
 سادات و شاهیر آن صفحات بود عرض کرد هر گاه خاطر مبارک مایل  
 بآنزوا و عزلت است در این حوالی قریه ایست موسوم بصفاهه مال  
 طایفه از ربیعیه برای آسودگی مناسب تر از آن محلی نیست چرا که  
 از محل عبور دور است لهذا در سنه هزار و دویست و نوزده (۱۲۱۹)  
 با عیال بدان محل ارتحال فرمود و یک سال نیز توقف نمود مطبوع  
 طبع همایونش نیفتاد و از حیث اهل و زمین خبیث ترین بقاعش  
 یافت و قصیده غراء در مذمتش انشاء فرمود که مطلعش این است:  
 داهر هذا الدهر لیس یسعد      و هو لما نجمعه مبدد  
 لاجرم اهل و عیال را نزد فرزند خویش شیخ علی نهاده و خود  
 بمصاحبت فرزند دیگر شیخ عبدالله مسافرت فرمود بقریه از قرای واقعه



بر شعبه از شعب شط فرات موسوم بشط الكار که مال سید احمد بن- هلاله بود نازل گشته مهمانداری و پذیرائی نمود پس از سه روز توقف بزورق نشسته تشریف فرمای سوق الشیوخ شد در این وقت شیخ محمد تقی فرزند آن بزرگوار ساکن آن محل بود شیخ عبدالله را محض طلب علم نزد او نهاده خود تشریف فرمای بصره شد و منزلی جهت عیال فرموده از پی ایشان فرستاد پس از ورود ایشان خود عزم زیارت عتبات عالیات فرمود که از آنجا بأرض اقدس مشرف شود پس ساز سفر فرمود و بمصاحبت خویش از فرزندان شیخ علی وازدیگران سید صالح بن سید سلمان مولوی موسوی و سید حسین بن- سید احمد حسینی و حاج خلیفه بن دیرم لِحسائی و از زوجات مریم بنت خمیس و آمنه بنت سید احمد را اختیار فرمود و این هنگام سال هزار و دوست و بیست و یک (۱۲۲۱) بود چون از سوق الشیوخ عبور فرمود شیخ عبدالله نیز بایشان ملحق گشته بسماوه تشریف برد و از آنجا بنجف اشرف مشرف شد و از آنجا بسایر عتبات عالیات تا وارد کاظمین گشت شیخ عبدالله را محض تحصیل نیز بسوق الشیوخ فرستاده خود عزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام فرمود عبوراً تشریف فرمای یزد شد در این وقت از علما شیخ جعفر بن شیخ خضر در یزد بود او و سایر مردم دارالعباده اکرام زیاده و احترام فوق العاده بجای آوردند . و نیز در آن ولا از علما و فضلا جمعی کثیر بودند

چون خدمت آن بزرگوار رسیدند چیزها دیدند که از احدی ندیده و نشنیده بودند لاجرم همگی طریق ارادت پیش گرفته طالب و مایل اقامت آن بزرگوار شدند و بنای التماس تأخیر حرکت نهادند . چون امر مهم در پیش بود قبول نفرمود اما چون ایشان را قابل و مایل دید و عده بمراجعت نمود و مهاجرت فرمود پس از ادای زیارت یزد معاودت کرده که **الکریم اذا وعد وفا** ایامی چند توقف فرمود چون اراده حرکت نمود اهل یزد باز آغاز التماس نمودند و بر مبالغه و اصرار افزودند چون ایشان را لایق و شایق دید اجابت فرمود و بعض عیال را بمصاحبت شیخ علی و سید صالح و خلیفه بن- دیرم از راه شیراز و بهبهان و زورق روانه بصره فرمود و خود با یکی از زوجات و سید حسین اقامت فرمود و بنای دعوت نهاد . پس یوماً فیوماً علم و اخلاقش شهره آفاق شد و امرش در بلاد و دیار انتشار یافت تا آنکه سلطان زمان **فتحعلی شاه قاجار** را نسبت بآن بزرگوار ارادتی بهم رسید و مشتاق زیارتش گردید مکتوبات پی- در پی مشحون بر اظهار ارادت و شوق زیارت ارسال میداشت از آنجا که معاشرت سلاطین و اعیان بر طبعش گران بود و نا هموار همواره متعذر بأعذار میگشت تا آنکه بر مبالغه و اصرار افزود و مکتوبی بدین مضمون نوشته بحضرتش ارسال نمود که اگر چه مرا واجب و متحتم است که زیارت آن مقتدای انام و مرجع خاص

و عام مشرف شوم چرا که مملکت ما را بقدم بهجت لزوم خود منور فرموده لکن مرا بجبهاتی مقدور نیست و معذورم و اگر بخواهم خود روانه یزد گردم لا اقل باید ده هزار قشون همراه آورد و شهر یزد وادی است غیر ذی زرع و از ورود این قشون اهل آن ولا البته بقحط و غلامبتلی خواهند گشت و آشکار است که آن بزرگوار راضی بسخط پروردگار نیست و الا من کمتر از آنم که در محضر انور مذکور گردم چه جای آنکه نسبت بآن بزرگوار تکبر و رزم و پس از وصول این مکتوب هر گاه ما را بقدم میمنت لزوم سرافراز فرمود فيها المطلوب و الا خود بناچار اراده دار العباده خواهم نمود . چون ملاحظه مکتوب فرمود کار بر آن بزرگوار دشوار گشت چاره آن دید که سر خویش گیرد و راه وطن در پیش ، لهندا عزیمت شیراز فرمود که بیصره باز گردد چون اهل دار- العباده از عزم و اراده اش آگهی یافتند اجتماع نموده در صد امتناع بر آمدند که مبادا سلطان را چنان بخاطر رسد که اهل یزد از خوف ورودش باعث این امر گشته اند بدین سبب مورد مؤاخذه خواهند بود و عذری مسموع نخواهد افتاد خاصه که زمستان است و برف و باران و سفر بلاد عجم خالی از صعوبت نیست و آن بزرگوار را با وجود ضعف و نقاهت خدای نخواستہ مورث ملالت خواهد بود . الغرض از هر نوع سخنی رانند تا آن بزرگوار

بناچار توقف اختیار فرمود پس از آن اشراف و اعیان گرد آمده در جواب نامه سلطان حیران مانده فرمود اگر عذر از رفتن آرم خود خواهد آمد و مفاصد مترتبه واقع است اگر و عده رفتن دهم سرمای زمستان مانع ، در این وقت میرزا علی رضا نام که از علمای اعلام و فضلی با احترام بود متمهد شد که بقسمی آن بزرگوار را وارد طهران نماید که ابداً مکروهی بخاطر عاطر وارد نیاید و همواره خود متحمل خدمات و زحمات گردد پس عزیمت طهران فرمود و میرزا علی رضا نیز بآنجام خدمات مشغول بود تا وارد طهران شدند سلطان اکرام فوق غایت و احترام بی نهایت می نمود و روز بروز ارادتش زیادت می گشت و چنان معتقد بود که آن بزرگوار اطاعتش واجب و مخالفتش کفر است و چنان اتفاق افتاد که در همان ایام زلزل پی در پی در شهر ری و توابع آن حادث شد که غالب اما کن و مساکن را منهدم ساخت . شبی سلطان در خواب دید که کسی میگوید که اگر جناب شیخ احمد در این بلد نبود هر اینه اهلس بزلزله هلاک میشدند ترسان و هراسان برخاست و حکایت باز گفت بدین سبب بر ارادت و اعتقادش افزود و مسائلی چند سؤال نمود و رسائلی چند مرقوم فرمود که در باب تعداد کتب خواهد آمد ان شاء الله . الغرض پس از چندی خاطر مبارک از توقف و اقامت گرد ملالت گرفت ضمناً آهنگ معاودت فرمود چون

سلطان را این حال معلوم گشت از پی ممانعت بر آمد و تکلیف مجاورت نمود مقبول نیفتاد بر مبالغه افزود ابا فرمود در این وقت خاطر مبارك هم از خبر خروج و قتل و غارت و هابی علیه اللعنة در بصره و بودن اولاد و عیال در آن صفحه پریشان بود روزی با سلطان مجلسی اتفاق افتاد و باز آغاز تلافی نموده ذکر توقف پیش آورد کما فی السابق ابا فرمود از هر قبیل سخنی راند تا اینکه عرض کرد که بصره و حوالی را گنجایش آن مبارك وجود نیست و غالب بنا بر تقیه است و عالمی چون آن بزرگوار علم خود را اظهار نتوان داشت خاصه که عرب را با آن حکم و اسرار انسی نیست و بر مثل آن بزرگوار عالمی واجب است که نشر احکام در میان نام و کشف سبحات ظلام از خاص و عام فرماید و این امر در بلاد عرب صورت امکان نپذیرد الغرض پس از اصغای این کلمات ملاحظه فرمود که در ابنای عجم کسانی که متحمل بعض اسرار و حکم باشند یافت میشود لهذا اظهار قبول مسؤل فرمود سلطان خشنود گشته نیز عرض کرد که الحال که اجابت فرموده اید استدعا چنان است که نیز تلافی فرموده طهران را برای توقف اختیار فرمائید که ما هم نیز در جوار آن بزرگوار مستفیض گردیم از آنجا که آن بزرگوار مایل بآنزوا و عزلت بود و توقف طهران با این حال کمال منافات داشت ابا فرمود تا وقتی باز آغاز این سخن نمود که اگر

میل مبارك بسکنای طهران باشد منزلی مناسب تعیین شود فرمود تعیین منزل آسان است لکن اگر من در جوار سلطان منزل گزینم باعث تعطیل امر سلطنت خواهد بود سبب پرسید فرمود آیا با احترام و عزت بایدم بود یا خواری و ذلت؟ عرض کرد بالبداهة باکمال استقلال و عزت و جلال باید زیست و ما را رضائی جز رضای آن بزرگوار و سخطی جز سخط او نیست فرمود سلاطین و حکام بعقیده خود تمام اوامر و احکام را بظلم جاری می نمایند و چون رعیت مرا مسموع الکلمة دانستند در همه امور رجوع بمن نموده و ملتجی خواهند گشت و حمایت مسلمانان و رفع حاجت ایشان نیز بر من واجب است چون در محضر سلطنت و ساطت نمایم خالی از دو صورت نیست اگر بپذیرد تعویق و تعطیل امر سلطنت است اگر نپذیرد مرا خواری و ذلت، پس بفکرت فرو رفت و گفت امر موقوف با اختیار است هر بلدی که اختیار شود مختار ما نیز همان است و ما را میل و خواهشی از خود نیست چون واگذار نمود یزد را اختیار فرمود چرا که اهلس را لایق و شایق دیده بود. در این وقت شاهزاده محمد علی میرزا حاضر گشت چون ایالت کرمانشاهان و خوزستان و حویزه و توابع جمله با وی بود روی باو نمود و فرمود که یکی از امنای عمال خویش را با طرف خوزستان فرست که از آنجا روانه بصره شود و عیال و ائقال آن بزرگوار را باکمال عزت

و احترام به یزد انتقال دهند . پس شاهزاده فرمانی بآبراهیم آقا حاکم بصره نوشت که اینک فرستاده ما محض انتقال عیال جناب شیخ بزرگوار عازم آن دیار است باید اهتمام تمام در خدمت - گذاری و احترام نسبت بایشان بظهور رسد اگر کسی بالنسبه بایشان خلاف احترام یا سوء ادب سر زد ملامت نکند مگر خود را و السلام . پس میرزا شایق نام که یکی از اعیان عمال وی بود بجهت انجام این مهم تعیین نموده مکتوب را بوی سپرد و آن بزرگوار نیز مکتوباتی بفرزند خویش شیخ علی مرقوم فرموده بوی سپرد و روانه گشت . در اوائل ذی قعدة سال یکهزار و دویست و بیست و سه (۱۲۲۳) وارد بصره شد پس در تهیه سفر بر آمدند و عیال را با تمامی اطفال یزد انتقال دادند لکن بواسطه زمستان و شدت برف و باران و عدم استعداد ایشان سفری بسیار سخت و دشوار گذشت . الغرض از راه اهواز وشوستر و دزفول و خرم آباد و بروجرد و کاشان همه جا با نهایت عزت و احترام آمده در غره شهر صفر از سال هزار و دویست و بیست و چهار (۱۲۲۴) چهار روز قبل از نوروز وارد یزد شدند در این وقت امر آن بزرگوار در بلاد و دیار انتشار و اشتهار یافته و تمامی علما و فضلا گردن تسلیم پیشش نهاده و از اطراف مسائل میفرستادند و رسائل می نوشت و کشف اسرار بقدر لایق و نشر فضایل باندازه تحمل خالایق میفرمود تا آوازه علم و اخلاقش شهره آفاق شد و صیت

اوصافش معروف اطراف و اکناف ، چون دو سال بر این منوال گذشت عازم ارض اقدس گشت و از فرزندان شیخ علی را بمصاحبت اختیار فرمود و بعض از زوجات را نیز با خود برد پس از انجام زیارت باز بیزد معاودت فرمود . جناب شیخ عبدالله حکایت میفرماید که پس از مراجعت آن بزرگوار بعلت عدم توفیق بر مصاحبت ایشان و زیارت حضرت رضا علیه السلام گریه بسیار میکردم و زاید الوصف شایق زیارت بودم که مرا نیز روزی شود روزی بخاطرم گذشت که دو رکعت نماز بجای آرم و حاجت از خدای خواهم بر خاسته غسل کردم با کمال توجه و خشوع و تضرع و خضوع رو بدرگاه بی نیاز آورده مشغول نماز شدم و در قنوت این آیات را خواندم :

و کم لله من لطف خفی \*      یدق خفاه من فهم الزکی  
و کم یسر اتی من بعد عسر      ففرّج کربة القلب الشجی  
و کم امر تساء به صباحاً      فتأتیک المسرة بالعشی  
اذا ضاقت بك الأحوال یوماً      فثق بالواحد الفرد العلی  
توسل بالنبی فکل خطب      یهون اذا توسل بالنبی  
ولا تجزع اذا ماناب خطب      فکم لله من لطف خفی  
و همی این مصراع را مکرر میگفتم و هنوز مشغول بودم که شنفتم که آن بزرگوار مرا میخواند بخدمتش رسیدم فرمود ما زیارت

مشرف شدیم و تو محروم ماندی اینک بخاطرم آمد که تو را نیز بدان آستانه روانه سازم الحال چه میگوئی عرض کردم منتهای آمال است فرمود برو دو حیوان یکی خاص خویش و دیگری جهت عمزاده خود حسین بن محمد کرایه نما من در همان زمان بیرون رفتم مکاری دیدم که گویا انتظار مرا داشت پرسید یا شیخ کسی را سراغ داری که عازم زیارت باشد و حیوان بکرایه خواهد؟ گفتم آری و فوراً گرفتم و روز دویم از یزد بیرون رفتم چون بأرض اقدس رسیدم مرا مرضی عارض شد که بطور دلخواه موفق زیارت نگشتم پس از چند روز با همان حال ارتحال نموده متدرجاً بهبودی حاصل شد و مرض زایل چون بشور آب که چهار منزلی یزد است رسیدیم یکی از اهل همین قریه مرا پرسید یا شیخ هیچت از یزد خبر هست؟ گفتم نه گفت اینک پسر آمده میگوید جناب شیخ بزرگوار با جماعتی بسیار در خارج شهر سرا پرده زده عزیمت ارض اقدس دارند و ما نیز منتظر قدمش هستیم چون این سخن شنیدم کمال کدورت من دست داد چرا که سفر سابق از خدمتش محروم ماندم و اینک اگر بودم مرا محروم نمیفرمود و تنها هم که مشرف شدم مرض عارض گشت این جمله را دلیل شقاوت خویش انگاشتم چندان گریستم که بی هوش افتادم خوابم در-ر بود در خواب دیدم که باتفاق آن بزرگوار عازم ارض اقدسیم

و مرا اسبی است سیاه رنگ دست و پا سفید و در خدمتش میرفتم چون به نزدیکی شهر مشهد رسیدیم من از کاروانیان جهت تعیین منزل سبقت جستم بشهر در آمدم و وارد خیابان شدم شهر را خالی یافتم و احدی را ندیدم و نهی که در خیابان است آبی با کمال سفیدی و صفا در آن جاری است و از شدت صفا قعر نهر نمایان است و نهی است بسیار عظیم و حوضها در جلو حرم محترم است مملو از این آب، متحیرانه ایستاده بودم که شخصی نورانی پیدا شد و لباس خویش افکند لنگی بر کمر بست و وارد یکی از آن حوضها شد مانند کسی که غسل میکند مرا بخاطر گذشت که این امام است علیه السلام متوجه او گشتم چون مرا مشاهده فرمود از آب برون آمد و در کنار حوض ایستاد من رسیدم و خود را بیابش افکندم دست مبارك آورد زیر سینه من و مرا بلند فرمود پس دست مبارکش را گرفتم و میبوسیدم و میگریستم مرا نزدیک خود برد میان دو چشمم را بوسید و پرسید که پدرت زیارت ما میآید؟ عرض کردم بلی اینک از قفای من است فرمود نه بلکه جلو تو است میخواهی نزد او بروی عرض کردم بلی پس آن حضرت پیش افتاد و من از قفایش میرفتم تا وارد صحن مقدس شد از نظرم پنهان گشت از پیش بر آمدم و در رواقش یافتم که نزدیک در نشسته و والد ما جد نیز مقابل او و برادرش شیخ علی طرف راست والد و پسر عمم شیخ-

زین الدین بر جانب راست او و برادرش شیخ حسن منفرداً مقابل درگاه نشسته اند من چون بنزدیک در رسیدم ایستادم و سلام کردم جواب فرمود چون به نشستگان نگریستم با خود گفتم اما والد را اذن نشستن میدهند و شیخ علی را نیز چون از اهل فضل است رخصت داده اند و شیخ زین الدین را بسا چون از غیاب پدرش مخبر بوده اند محض تسلیت خاطر مرخص فرموده اند لکن شیخ حسن را چه منزلت که در چنین مجلسی نشیند در این وقت آن حضرت متوجه من گشته تبسم فرمود من از خجالت و هیبتش سر بزیر افکندم والد بزرگوار روی بمن نمود پس متوجه آن حضرت گشت و عرض کرد یا سیدی عبدالله و حسن را اهتمام در تحصیل نیست چون این سخن شنیدم گریهام در گلو گرفت و گریستم و عرض کردم یا سیدی ما را تقصیر چیست چه او خود بتعلیم ما نپردازد روی بجانب آن حضرت نمود و خندید و مرا فرمود گریه مکن که من خود متوجه تعلیم تو خواهم گشت . در این وقت هراسان و پریشان از خواب بیدار شدم مکاری را گفتم که از این جا تا یزد چهار منزل است اگر بتوانی مرا بدو منزل رسانی مستحق انعام خواهی بود متعهد شد و من نیز مطمئن فوراً حرکت کرده شتابان قطع مسافت نموده روز دویم چون بخارج شهر رسیدم خیام را منصوب دیدم شکر خدای بجای آورده بخدمتش رسیدم و دست مقدسش را بوسیدم فرمود داخل

شهر مشو که اینک شب هنگام کوچ است و گویا خداوند این چند روز ما را محض رسیدن تو معطل فرمود چون معلوم کردم پنج روز در خارج شهر معطل شده بود و علت تعطیل علی الظاهر آن بود که حاج - محمد طاهر اصفهانی که از علما بود اراده مصاحبت ایشان را داشت و همه روزه معطل نموده تا روز پنجم موفق نگشته متعذر شده بود . الغرض مرا هنگام ورود مرکبی از خود نبود و ایشان را هم بیش از کفایت خویش موجود نه ، آن بزرگوار پس از ادای نماز ظهر متوجه شیخ علی گشته فرمود مرکب شیخ عبدالله چه خواهد بود عرض کرد الحال که عزم ارتحال است و تحصیل مال خالی از اشکال نیست الا آنکه این منزل را بهر نحو باشد بیاید منزل دیگر تعیین گردد در این وقت سواری وارد شد و از اسب خویش فرود آمد و عرض کرد علی اکبر خان پسر محمد تقی خان عرض اخلاص و التماس دعای خاص نموده و این اسب را برسم پیش کش فرستاده و استدعای قبول دارد پس مرا فرمود خداوند مرکب تو را رساند چون نگریستم بعینها همان بود که در خواب دیده بودم . پس در خدمت آن بزرگوار مراجعت نموده تا وارد ارض اقدس شدیم پس از ادای زیارت بدار العبادت مراجعت نموده اراده اقامت و توطن فرمود پس خانه اتیاع نمود و به بنای خانه دیگر امر فرمود چند صباحی نگذشت که فسخ عزیمت کرده عازم زیارت و مجاورت عتبات عالیات

گردید که از راه شوستر بدان صفحات تشریف فرما گردد اهل یزد را این معنی نا گوار آمده در صدد ممانعت بر آمدند هر چند التماس نموده مقبول نیفتاد پس از یأس از قبول امین الدولة از پی تدبیر بر آمد مکاریان را در خفیه تهدید و وعید نمود که احدی حمل انتقال ایشان ننماید تا کار دشوار شد آن بزرگوار نزد آقا قاسم فرستاد که ما از شما حیوانی نخواهیم و به کرمانشاه میرویم آنجا امر با اختیار است در اقامت و ارتحال، آقا قاسم خشتود شده عرض کرد چون بکرمانشاه وارد شدید هرگاه شاهزاده محمد علی میرزا حسن سلوک و رفتار اظهار نمود نعم المطلوب والا کسی را بر آن بزرگوار دستی نیست الغرض عزم رحیل و بأصفهان تحویل فرمود و از آنجا عزیمت کرمانشاه نمود چون بدو منزلی رسید شاهزاده از ورود موکب مسعود آگاه شد خود و تمامی اهل شهر بعزم استقبال در آمده در چاه کلان که خارج شهر است سرا پردهها نصب نموده و خود تا تاج آباد که چهار فرسخی است استقبال نمود و در رکاب ظفر انتساب مراجعت کرده در عرض راه ذکری از توقف کرمانشاه رفت چون وارد سرا پرده شدند آن بزرگوار شاهزاده را بخلوت خواسته فرمود مراد از اقامت من در این بلاد چیست؟ عرض کرد رضای پروردگار و جوار آن بزرگوار و امتیاز از همکنان و سرفرازی در میان ایشان فرمود باعث مهاجرت از یزد

نه تنگی معاش بود نه بدی اهلش و حال اینکه خروج جانسان از تن آسان تر بود تا مفارقت من لکن اشتیاق زیارت و قرب جوار آل اطهار سلام الله علیهم و نا پایداری روزگار باعث این کار شد . عرض کرد اما مجاورت که آن بزرگوار را از ایشان مفارقت نیست . اما زیارت من خود متعهدم که هر سال لوازم انتقال و ارتحال را مهیا سازم و در خدمت آن بزرگوار روانه عتبات نمایم والا خروج آن بزرگوار از این دیار بر من دشوار تر است تا خروج روح از تن ، سهل باشد بترك جان گفتن ترك جانان نمیتوان گفتن پس آن بزرگوار خواهش وی را قبول و پس از دو روز بشهر نزول فرمود و این وقت دویم شهر رجب از سال هزار و دویست و بیست و نه (۱۲۲۹) هجری بود . پس با نهایت جلال و فراغت بال دو سال توقف فرمود و شاهزاده نیز همواره اوقات احترام بلا نهاییه و اکرام فوق الغایه می نمود در سال سیم که هزار و دویست و سی و دو (۱۲۳۲) بود عزیمت بیت الله الحرام فرمود و در خدمتش از فرزندان شیخ عبدالله و از اصحاب حاج ملا مشهد تبریزی و حاج ابوالحسن بن ابرهیم یزدی و حاج عبدالله بن حاج ابرهیم آل عثمان قاری ابحسانی و حاجی نظر علی دزفولی بودند . خلاصه ماه صیام را در شام با انجام رسانده نیمه شوال بمدینه طیبه ارتحال فرمود بیست و دویم ذیقعه وارد شد دو روز بیش توقف نفرمود روز بیست و چهارم

مهاجرت فرمود و از مسجد شجره محرم گشته مناسک حج بجای آوردند پس از فراغت از راه نجد و جبل با جمعی کثیر از حاج عزم عراق فرمود چون وارد جبل گشت کاروانیان را نهاده خود با تنی چند روانه نجف اشرف شد در بین راه با طایفه از دزدان فی- الجملة مقاتلت و محاربتی اتفاق افتاد و در غره ربیع الثانی وارد نجف اشرف و از آنجا بکربلا مشرف گردید شیخ عبدالله را با بعض خدم روانه کرمانشاه فرمود و خود مدت هشت ماه متوقف بود پس از آن بکرمانشاه مراجعت نمود در چهارم محرم از سال هزار و دوست و سی و چهار (۱۲۳۴) و چند سال دیگر نیز با نهایت جلال و فراغت بال زیست فرمود تا اینکه شاهزاده محمد علی میرزا برحمت ایزدی بیوست پس از وی تمامی نعمتهای آن بلد روی بنقصان و زوال آورد که گویا تماماً بوجود او بسته بود حتی اینکه چندی نگذشته بود که شبی سیلی عظیم وارد شهر شد تا صبح معادل ربع شهر را از دور و قصور چنان منهدم ساخت که گفتی هر گز معمور نبوده و فوق الأحصاء و الأدراک از اناسی و حیوانات هلاک شدند . الغرض در سال دوم پس از وفاتش تمامی بلاد ایران را وبا بشدت فرا گرفت در این اوقات آن بزرگوار بغزیمت زیارت حضرت رضا علیه السلام ارتحال فرموده تشریف فرمای قم گردید و از آنجا بقزوین و از آنجا بطهران و در شاه عبد العظیم منزل فرمود و تمامی

اهل بلاد بعلت و با متفرق در جبال بودند پس از چهار روز حرکت فرموده روانه طوس گردید و از آنجا بشاهرود تشریف برد در این وقت وبا در قافله ایشان پدید آمد و جمعی از زوار و اتباع آن بزرگوار را هلاک نمود و یکی از زوجات آن بزرگوار نیز وفات یافت چون وارد ارض اقدس گشتند وبا بشدت بود بیست و دو روز توقف فرموده تشریف فرمای تربت گشت در این وقت - تا کم آنجا محمد خان پسر اسحق خان بود استقبال نموده نهایت اکرام و احترام بجای آورد از آنجا تشریف فرمای طبس گشت حاکم آنجا علی - نقی خان پسر میرحسین خان طبسی بود با تمامی اهل بلد استقبال نموده منازلی چند جهت ورود تعیین نمود مهمانداری با لیاقت و خدمت گذاری فوق طاقت بظهور رساند چون اراده کوچ فرمود مذکور شد که راه را بلوچ گرفته و عبور دشوار است لهذا علی نقی خان پسر عم خویش مراد علی نام را که بشجاعت موصوف و در سطوت معروف بود بانضمام یکصد نفر سواره و دوست نفر پیاده تا ورود دار العباده همراه نمود هنگام ورود تمامی اهل یزد استقبال کامل نموده سه ماه توقف فرمود و از آنجا بأصفهان تشریف برد علما و اعیان و تمامی اهل آن سامان استقبال نمایان نموده و در خانه عبدالله خان امین الدوله پسر میر حسین خان صدر الدوله منزل فرمود خدمت گذاری کامل بعمل آورد چون اراده ارتحال



فرمود علما و اعیان جمله اجتماع نموده متفق القول در صدد امتناع بر آمدند و زبان بالتماس گشوده که اینک ماه صیام در پیش است و اگر در اصفهان قیام فرمایند مرحمتی بیش از پیش چون عیال و ائقال مانع از اقامت بود اجابت نفرمود بر اصرار افزودند که هر گاه این ماه را توقف شود کمال تल्प است لاجرم عیال و ائقال جز لوازم اقامت بصحابت شیخ عبدالله روانه کرمانشاه فرمود پس از ورود خود نیز مراجعت نمود و ماه صیام را در اصفهان قیام فرمود و تمام انام از خاص و عام حتی علمای اعلام در آن ایام صبح و شام اجتماع و ازدحام می نمودند بحدی که روزی تنی چند محض احصای جماعت بر در مسجد نشستند شانزده هزار نفر بشمار در آمد که با آن بزرگوار بنماز حاضر شده بودند و صدر الدولة نیز در خدمت گذاری اهتمام تمام داشت و پیوسته هدایا و تحف میفرستاد از آن جمله ملکی از املاک خویش موسوم به کمال آباد را پیش کش نمود الغرض روز دوازدهم ماه شوال بکرمانشاه ارتحال فرمود و یکسال نیز اقامت نموده عازم مجاورت عتبات عالیات گردید لهذا عیال را نهاده خود مهاجرت فرمود و بکر بلای معلی مشرف گشت پس از چندی مکتوبی بشیخ عبدالله فرستاد که روانه اصفهان شود و کمال آباد را بفروشد چون وارد اصفهان شد در این وقت صدر وفات یافته بود و تمام املاکش را دیوان ضبط نموده و کمال-

آباد نیز در جمله آنها بود حاکم بلد محمد یوسف خان را ملاقات و مطالبه نمود گفت مراً معلوم است که این ملک حق شماست لکن مرا بدون رخصت سلطان واگذارن میسر نیست ولی محض احترام شما علی العجالة کسی در آن تصرفی ندارد تا تکلیف معلوم گردد لاجرم روانه طهران گشت چون شاه از ورودش آگاه شد احضارش نمود و کمال مهربانی اظهار فرمود پس از مراجعت شاه متوجه الله یارخان وزیر و میرزا خانلر گشته فرمود که باعث رفتن طهران را معلوم نمایند حسب الامر آمده و معلوم نموده معروض داشتند فرمود اگر این باب گشوده شود کار دشوار خواهد بود و باید باقی املاک را نیز واگذار نمود لکن در عوض یکی از قرای کرمانشاهان را فرمان نوشته تسلیم نمائید و استدعا کنید که دست از این ادعا بردارد پس فرمان چپاه کیود را که از مزارع نیلوفر است تمام کرده آوردند و حکایت باز گفتند در جواب فرمود که اما چپاه کیود تفضلی از شاه است لکن کمال آباد در ملک ماست و تخلیه ید از او نخواهیم کرد ولو اینکه حال سکوت کنیم الغرض فرمان را گرفته بکرمانشاه مراجعت نمود و چاه کیود را متصرف گشت در این وقت آن بزرگوار از کربلا عزیمت حج بیت الله الحرام فرموده و بشیخ- علی مکتوبی ارسال نمود که با عیال خیال ارتحال است پس از سه ماه مسافرت فرمود و در خدمتش بود از فرزندان شیخ حسن

و از دیگران سید خلف بن سید علی نجار و موسی بن عبد الجن و حاج علی کشوان کربلائی و از عبید عبدی مسمی بسلطان و از اناث دو نفر از بنات و دو نفر از زوجات و بعض دیگر از خدام . الغرض از بغداد تشریف فرمای شام گشت در اثنای راه مزاج مبارکش را ملائتی بهم رسید و همواره در تزیاید بود تا دو منزلی مدینه طیبه در آن محل بمقتضای کل نفس ذائقة الموت چرخ کجمدار خاک محنت بر سر اهل روزگار نمود جهان فانی را وداع و قرب جوار پروردگار را اختیار فرمود در روز یکشنبه بیست و یکم شهر ذیقعدت الحرام از سال يك هزار و دوست و چهل و يك (۱۲۴۱) هجری و بدن مقدسش را بمدینه طیبه نقل نموده در بقیع رفیع پشت دیوار قبه مطهره طرف جنوب زیر میزاب محراب که علی قول قبر مطهر حضرت فاطمه آنجاست مقابل بیت الأحران دفن نمودند اعلی الله مقامه و رفع فی جنان الخلد اعلامه و تمامی عمر مقدسش هفتاد و پنج سال بود و تمام روزگار خویش را بعبادت پروردگار و جمع اخبار و نشر فضایل آل اطهار سلام الله علیهم بسر برد و چنان در عبادت حریص بود که از ایام تمرین تا آخر عمر خویش يك نافلة از وی فوت نشد بلکه نافلة نشسته فرمود و بسا مبتلی بأمراض سخت بود که مدهوش افتاده بود چون هنگام نماز در میرسد بی اختیار بر میخواست که گویا کسی او را بلند میکند و پس از انجام

نماز کالمیت میافتاد . و در تمام عمر چنان اهتمام باوقات صلوات داشت که يك فضیلت از او فوت نشد و سلوکش با خلق چنان بود که اولاد خویش را بر مماليك و عبید ترجیح ندادی و با آنها جلس و اکیل بود که گویا یکی از ایشان است و کسی را بر کسی تفضیل ندادی مگر بأیمان ، سکوتش فکرت بود نظرش عبرت ، تکلم فرمود مگر هنگام ضرورت بقدر کفایت و در تمام افعال و رفتار متأسی بآل اطهار ، اللهم احشره مع محمد و آله الأخیار و اجعلنا فی زمرة مواليه و الأ نصار .

### باب پنجم

در بیان عدد زوجات و اولاد امجادش :

تمامی زوجات آن بزرگوار هشت نفر بودند : اول مریم بنت خمیس از اهل قرین که یکی از قرای احساس بود سیزده فرزند آورد نه پسر و چهار دختر . اما پسران : ۱ - محمد تقی ۲ - علی تقی ۳ - عبدالله ۴ - حسین ۵ - جعفر ۶ - نیز حسین ۷ - محمد صالح ۸ - محمد حسن ۹ - عیسی . اما دختران : ۱ - فاطمه ۲ - رقیه ۳ - مکیه ۴ - حجه . و دیگری از زوجات آمنه بنت سید احمد بود ده فرزند آوردش پسر و چهار دختر . اما پسران ۱ - حسین ۲ - نیز حسین ۳ - ابراهیم ۴ - باقر ۵ - نیز باقر ۶ - صالح . اما دختران : ۱ - مریم ۲ - رحیمه ۳ - نیز مریم ۴ - فاطمه . دیگری از زوجات ام کلثوم بنت شیخ علی صائغ

بود يك پسر آورد مسمى بحسن و ديگرى از زوجات رحيمه بود نيز  
 پسرى آورد مسمى بحسن و ديگرى از زوجات آمنه نام بود دخترى  
 آورد مسماة برحيمه و ديگرى از زوجات رقيه بنت عبد الحسين  
 بود پسرى آورد مسمى به محمد جعفر و دخترى مسماة بلطيفه .  
 و ديگرى از زوجات فاطمه زديه بود دخترى آورد مسماة بزائره .  
 و ديگرى از زوجات مريم بنت حسن آل خويتم بود تمامى زوجات  
 هشت نفر بودند بعض آنها در حيات آن بزرگوار وفات يافتند  
 و از بعض مفارقت فرمود و پس از وفاتش سه نفر باقى بودند مريم  
 بنت خميس و مريم بنت حسن و رقيه بنت عبد الحسين و تمامى  
 اولاد بيست و نه نفر بودند اكثرى در طفوليت و بعض در سن  
 مراهقه و بعض قريب بلوغ وفات يافتند و بعض بحد رشد و كمال  
 رسيده و خداوند بايشان نيز اولاد داد و ايشان از پسران چهار نفر  
 بودند : اول محمد تقى ، دويم علينقى ، سيم حسن ، چهارم عبد الله  
 و از دختران سه نفر فاطمه و حجية و نيز فاطمه .

### باب ششم

در ذكر عدد كتب و رسائل آن بزرگوار : (۱)

(۱) چون در رساله شرح حالات شيخ جليل اوحد اعلى الله مقامه  
 تمام كتب و رسائل آن بزرگوار ثبت نشده بذكر آنها از جلد دوم  
 فهرست كتب مشايخ عظام (اع) اختصاراً مبادرت ميشود . عبد الرضا

## فصل اول

(در بيان كتب و رسائل حكيمه الهيه و فضائل):

- ۱- رساله جواب سيد ابو الحسن جيلانى ۲ - رساله ديگر در جواب  
 سيد ابو الحسن جيلانى ۳ - رساله جواب سيد ابوالقاسم لاهيجانى
- ۴ - رساله اعتباريه ۵ - رساله بحرانيه در جواب سيد حسين بن -  
 سيد عبد القاهر بحراني ۶ - رساله جعفريه جواب آقا ميرزا جعفر  
 نواب ۷ - رساله حسنيه در جواب آقا سيد حسن خراسانى ۸ - رساله  
 خطايه جواب بعض عارفين ۹ - رساله رشديه در جواب سؤالات  
 آخوند ملا رشيد ۱۰ - رساله جواب شيخ رمضان بن ابراهيم ۱۱ -  
 رساله سراجيه جواب ملا مصطفى شيروانى ۱۲ - رساله شرح حديث  
 سؤال رأس الجالوت از حضرت رضا عليه السلام ۱۳ - رساله شرح  
 حديث من عرف نفسه فقد عرف ربه در جواب شيخ محمد مهدى  
 استرآبادى ۱۴ - رساله شرح حديث حدوث اسماء ۱۵ - رساله  
 حديث لولاك لما خلقت الأفلاك در جواب سيد مال الله بن سيد -  
 محمد خطى ۱۶ - رساله شرح زيارت جامعه كبيره در چهار جلد  
 ۱۷ - رساله در شرح زيارت وداع كه در آخر زيارت جامعه كبيره  
 است ۱۸ - رساله در شرح عبارات شيخ على بن عبدالله بن فارس  
 ۱۹ - رساله در شرح عبارات مشكله شيخ على بن عبدالله بن فارس  
 در علم حروف ۲۰ - رساله شرح فوائد در حكمت كه سابقاً مرقوم

فرموده و بخواهش آخوند ملا مشهد بعداً شرح فرموده اند ۲۱ -  
 رساله در شرح فائده اول از هفت فائده که برساله فوائد ملحق  
 فرموده اند در اشاره بکیفیت تکون موجودات ۲۲ - رساله شرح  
 مشاعر ملا صدرا که بخواهش آخوند ملا مشهد شرح فرموده اند  
 در ابطال قول بسیط الحقیقه بیساطه کل الاشیاء ۲۳ - رساله شرح  
 رساله علمیّه ملا محسن فیض در حقیقت علم خداوند ۲۴ - رساله  
 جواب شیخ عبدالله بن مبارک قطیفی در معنی قدر ۲۵ - فائده مختصره  
 در کیفیت تعلق علم خداوند بمعلومات ۲۶ - فائده در بیان وجودات  
 ثلثه ۲۷ - فائده در حروف نورانیه و ظلمانیه و موازین حروف  
 ۲۸ - فوائده ثمانیه در استدلال از کتاب عزیز و از عالم کبیر بطریق  
 کشف و تأویل بر پاره از مسائل که عارفین را ضرور است در طریق  
 کشف و تأویل مستفاد از نفس و قرآن ۲۹ - فوائده که بعد از  
 مراجعت از اصفهان به یزد مرقوم فرموده اند مشتمل بر دوازده فائده  
 ۳۰ - فوائده سبعة که بدوازده فائده سابق ملحق فرموده اند ۳۱ -  
 رساله قطیفیه در جواب شیخ احمد بن شیخ صالح قطیفی مشتمل  
 بر ده سؤال ۳۲ - رساله جواب ملا کاظم سمنانی ۳۳ - رساله جواب  
 ملا کاظم بن علی نقی سمنانی ۳۴ - رساله جواب شیخ محمد بن  
 عبدالعلی بن عبدالجبار قطیفی ۳۵ - رساله جواب ملا محمد رشتی  
 ۳۶ - رساله جواب ملا محمد دامغانی ۳۷ - رساله جواب سید محمد

بکاء ۳۸ - رساله جواب سید محمد بن سید عبد النبی در شرح  
 حدیث حضرت امیر علیه السلام در خلقت ذره هائی که در  
 نور آفتاب دیده میشوند ۳۹ - رساله جواب شیخ محمد مسعود بن  
 شیخ سعود ۴۰ - رساله جواب میرزا محمد علی خان خلف محمد -  
 نبی خان ۴۱ - رساله جواب شاهزاده محمود میرزا ۴۲ - رساله  
 دیگر در جواب شاهزاده محمود میرزا ۴۳ - رساله جواب شیخ -  
 یعقوب بن حاجی قاسم شیروانی ۴۴ - رساله جواب یکی از علما  
 در جمع بین حدیث : ان موسی علیه السلام اخرج عظام یوسف  
 علیه السلام . و اینکه میفرمایند : لا تمکث جثة نبی ولا وصی اکثر  
 من اربعین يوماً ۴۵ - رساله در جواب بعض اهل اصفهان مشتمل  
 بر هفت سؤال ۴۶ - رساله در جواب بعض از سادات مشتمل بر  
 هشت سؤال ۴۷ - رساله جواب بعض سادات در معنی حدیثی که  
 شیطان در خواب بصورت انبیا و اولیا در نیاید ۴۸ - رساله در  
 تفسیر بعض مشکلات بر اینکه امیر المؤمنین (ع) را بشکل رابع  
 تشبیه نموده اند و مسائل دیگری از این قبیل .

## فصل دوم

(در ذکر کتب عقاید و رده ایرادات):

۴۹ - مراسله در جواب میرزا احمد در خصوص شبهه آکل و مأکول  
 ۵۰ - حیوة النفس مشتمل بر مقدمه و پنج باب و خاتمه

۵۱ - خاقانیه در جواب خاقان مغفور فتحعلی شاه مشتمل بر پنج سؤال  
 ۵۲ - سلطانیه در جواب خاقان مغفور فتحعلی شاه از دو مسئله  
 ۵۳ - شرح عرشیه ملا صدرا که در معاد نوشته و آنرا بر حسب  
 خواهش آخوند ملا مشهد بن ملا حسین علی شبستری شرح فرموده اند  
 و آن سه جلد است ۵۴ - رساله جناب سید شریف که از وجه  
 عصمت معصومین علیهم السلام سؤال کرده ۵۵ - رساله جناب شیخ  
 عبدالحسین بن شیخ یوسف بحرانی مشتمل بر سؤالاتی چند ۵۶ -  
 رساله جناب حاج عبد الوهاب قزوینی که از اعتراض یکی از علما  
 جواب خواسته بود از کیفیت معاد جسمانی و معنی جسد و جسدین  
 و جسم و جسمین ۵۷ - عصمت و رجعت در جواب شاهزاده محمد  
 علی میرزا دولتشاه در اثبات عصمت انبیا و اثبات رجعت و حقیقت  
 آن و ذکر علامات ظهور ۵۸ - فائده در کیفیت تنعم دائمی اهل جنت  
 و تألم دائمی اهل ناز ۵۹ - فائده در خصوص تولد و ظهور حضرت  
 قائم عجل الله فرجه که بخواش شیخ موسی بن محمد صائغ برمرز  
 مرقوم فرموده اند ۶۰ - قدریه که بخواش شیخ عبد الله بن دندان  
 در مسأله قدر در افعال عباد در شرح کلمات سید شریف در این  
 مسأله مرقوم فرموده اند ۶۱ - رساله جناب آخوند ملا محمد حسین  
 اناری مشتمل بر پنج سؤال ۶۲ - رساله در بیان معنی ملك نقاله  
 ۶۳ - رساله موسویه در جواب شیخ موسی بخرانی در باره شخصی

که ادعا میکرده و کیل امام زمان است و خدمت امام (ع) رسیده  
 و اثبات بطلان ادعای او ۶۴ - رساله جناب بعض اخوان در معاد  
 جسمانی در رد کسی که بر بعض عبارات ایشان در اینکه برای  
 انسان دو جسم است و دو جسد ایراد کرده ۶۵ - رساله جناب بعض-  
 اخوان مشتمل بر دو مسأله ۶۶ - رساله در جواب یکی از علما در  
 احوال عالم برزخ و معنی ملك نقاله .

### فصل سوم

(در ذکر خطب و رسائل موعظه و سیر و سلوک):

۶۷ - خطبه عید فطر ۶۸ - خطبه عید اضحی ۶۹ - خطبه که بجهت  
 استسقاء انشاد فرموده اند ۷۰ - خطبه که معلوم نیست در چه موقع  
 انشاد فرموده اند ۷۱ - رساله جناب ملا علی اکبر بن محمد سمیع  
 در خلوص نیت و حضور قلب و طریق ریاضت حقه و ترقی نفس  
 در کمالات قدسیه .

### فصل چهارم

(در بیان کتب اصول فقه):

۷۲ - رساله اجماعیه در شرح مسائل متعلقه بأجماع و اقسام آن  
 ۷۳ - رساله حمله در احکام تقیه در شرح یکی از عبارات فوائد  
 آقا باقر بهبهانی ۷۴ - فائده در استصحاب ۷۵ - فائده در این که  
 اکثر اصولی که فقهاء بآن عمل میکنند راجع است بأصل عدم

۷۶ - فوائده در مبانی اصول ۷۷ - رساله جواب شیخ محمد کاظم  
 ۷۸ - رساله در مباحث الفاظ که نا تمام است ۷۹ - رساله در جواب  
 یکی از علما در اجتهاد و تقلید و بعض مسائل در فقه ۸۰ - رساله  
 در عمل بکتاب اربعه و اینکه آنها قطعیة الصدورند و وجوب اخفات  
 تسبیحات در دو رکعت آخر نماز .

### فصل پنجم

(در ذکر کتب فقهیه):

۸۱ - رساله حیدریه ۸۲ - رساله مختصر حیدریه ۸۳ - رساله  
 ذورأسین در شرح خاتمه کتاب کشف الغطا تألیف مرحوم شیخ جعفر  
 نجفی ۸۴ - صراط الیقین در شرح تبصرة علامه ۸۵ - صومیه در  
 جواب شاهزاده محمد علی میرزا دولتشاه در احکام روزه بطور  
 تفصیل ۸۶ - فقهیه در جواب شاهزاده محمد علی میرزا ۸۷ -  
 قطیفیه در جواب شیخ احمد بن صالح قطیفی ۸۸ - رساله در احکام  
 مستحاضه .

### فصل ششم

(در بیان کتب تفسیر قرآن):

۸۹ - رساله زنجیه در محاکمه میان شیخ احمد بن شیخ محمد و سید  
 عبد الصمد زنجی در حقیقت کاف لیس کمثله شیء ۹۰ - رساله در  
 تفسیر کلمه «احد» که در سوره مبارکه توحید است ۹۱ - رساله در

تفسیر آیه شریفه: دنا فتدلی . فکان قاب قوسین او ادنی .

### فصل هفتم

(در بیان کتب فلسفیه و حکمت عملی):

۹۲ - رساله در شرح اشعار شیخ علی بن عبدالله بن فارس در فلسفه  
 و مشهور است بفارسیه ۹۳ - رساله در صناعت در بیان عمل «شعر»

### فصل هشتم

(در بیان کتب ادبیه):

۹۴ - دیوان مرثی مشتمل بر دوازده قصیده در رثاء حضرت خامس -  
 آل عبا علیه و علی آبائه السلام ۹۵ - خطبه مفصله که در نکاح  
 انشاد فرموده اند ۹۶ - رساله در رسم خط قرآن ۹۷ - رساله در  
 بعض اسرار تجوید قراءت قرآن که بخواش بعضی مرقوم فرموده اند

### فصل نهم

(در بیان کتبی که مطالب آنها همه از يك نوع نیست):

۹۸ - رساله جواب شیخ احمد بن صالح بن طوق مشتمل بر چند  
 سؤال ۹۹ - رساله جواب سید اسمعیل مشتمل است بر سؤالاتی چند  
 ۱۰۰ - رساله معروف بتوبلیه مسمی بلوامع المسائل جواب ملا علی  
 توبلی ۱۰۱ - رساله جواب آخوند ملا حسین بافقی ۱۰۲ - رساله  
 جواب سید حسین بن عبد القاهر ۱۰۳ - رساله جواب آخوند ملا -  
 حسین واعظ کرمانی ۱۰۴ - رساله رشتیه جواب ملا علی بن میرزا -

جان رشتی ۱۰۵ - رساله در شرح حال خودشان که بخواهش شیخ -  
 محمد تقی پسرشان مرقوم فرموده اند ۱۰۶ - رساله شرح ایات ابن  
 فیروز آبادی علیه ما علیه ۱۰۷ - رساله صالحیه در جواب سؤالات  
 شیخ صالح بن طوق ۱۰۸ - رساله در جواب شیخ محمد حسین نجفی  
 ۱۰۹ - رساله طاهرید در جواب سؤالات ملا محمد طاهر ۱۱۰ -  
 رساله جواب مسائل سید عبد الصمد و شیخ محمد بلادی ۱۱۱ - رساله  
 در جواب شیخ علی عریض ۱۱۲ - رساله غدیریہ جواب شیخ عبد الله بن -  
 محمد بن احمد بن غدیر ۱۱۳ - رساله جواب ملا فتحعلی خان  
 ۱۱۴ - رساله قطیفیه جواب شیخ احمد بن شیخ صالح قطیفی مشتمل  
 بر هفتاد و یک سؤال ۱۱۵ - رساله قطیفیه جواب شیخ احمد بن  
 صالح قطیفی مشتمل بر شانزده سؤال ۱۱۶ - رساله قطیفیه در جواب  
 شیخ احمد قطیفی مشتمل بر پانزده سؤال ۱۱۷ - رساله در جواب  
 سؤالات سید جلیل اعلی الله مقامه ۱۱۸ - کشکول مشتمل بر مطالب  
 متفرقه ۱۱۹ - رساله جواب سید محمد بن سید ابی الفتوح ۱۲۰ -  
 رساله جواب شیخ محمد هند جانی ۱۲۱ - رساله جواب شیخ محمد بن  
 شیخ علی بن عبد الجبار ۱۲۲ - رساله جواب شیخ محمد بن  
 شیخ عبد العلی قطیفی ۱۲۳ - رساله در جواب سؤال محمد خان  
 ۱۲۴ - رساله در جواب میرزا محمد علی مدرس ابن سید محمد در  
 یزد ۱۲۵ - رساله جواب ملا محمد مهدی پسر ملا شفیع استرآبادی

مشتمل بر هفت سؤال ۱۲۶ - رساله جواب آقا محمد مهدی ابرقوئی  
 ۱۲۷ - رساله ملا محمد مهدی پسر ملا شفیع استرآبادی مشتمل  
 بر ده سؤال ۱۲۸ - رساله وسائل الهمم العلیا فی جواب مسائل الرؤیا  
 در جواب شیخ حسین بن شیخ محمد آل عصفور ۱۲۹ - رساله  
 در جواب سائلی مشتمل بر شانزده سؤال ۱۳۰ - رساله در جواب بعض -  
 اخوان مشتمل بر سه سؤال ۱۳۱ - رساله در جواب یکی  
 از علما مشتمل بر چهار سؤال ۱۳۲ - رساله

در بسط و تکسیر •

شهر محرم الحرام ۱۳۸۷ هجری

چاپخانه سعادت کرمان